

بسم الله الرحمن الرحيم

عقلانیت فطری و علمانیت بشری

نویسنده: قاری عتیق الله ساکت

26-01-2012

بخش اول

بزرگترین آئینه نمای حقانیت جریانات فکری و ممیزه اصلی ادیان و مذاهب تطابق عقاید و عملکرد ایشان با عقلانیت است. چنانچه بهراندازه بی که عقاید و عملکردهای مبتنی بر ارزشهای دینی و معنوی ایشان نمیتواند با عقلانیت بشری سازگاری داشته باشد، به همان اندازه میزان مقبولیت ایشان در میان سایر افراد بویژه خردگرایان کمتر و در رقابت های فکری مغلوب دیگران میگردند. عقل زمانیکه به داور می نشیند، که اگر واقعاً مطابق خط مشی رفتاری و جوهری خود حکمیت نماید، چنان قاطعانه و منصفانه برخورد مینماید که دیگر حتی بالای آفریدگار خود هم علت و معلول را بکار میبرد و او را نیز مورد پرسش های فلسفی و منطقی خود قرار داده و وجود او را نیز همچو سایر اشیا با تجربه های عقلی و منطقی مورد بررسی قرار میدهد. اصلاً لازم به ادعا نیست که هر انسان به حکم انسان بودن کم از کم یکبار این پرسش منطقی را در ذهن خود تجربه نموده که ما را کی آفریده، آیا این جهان خالق هم دارد یا خود بخود پیدا شده، اگر خدایی هست پس وجود او هم علتی دارد یا خیر؟ اینگونه پرسش ها مال دوران کودکی است و آنچه جالب است اینکه پرسش های را که بزرگترین فلاسفه پر آوازه جهان هم عمر خود را درباره آن صرف نموده و کتابها نوشته اند، یک کودک که تازه حرف زدن را میآموزد، مطرح مینماید:

ما را کی آفریده خدا کجاست و چرا دیده نمیشود؟

چنان معلوم میشود که اثبات وجود خدا برای بشریت از جمله بدیهیات بوده و اساساً بداهت همین موضوع موجب میشود که انسان ها در بستر هر مذهب عقیدتی و مذهبی که پرورش میابند، به مجرد شنیدن هرگونه پاسخی ولو بدور از واقعیت که کوچکترین دلالتی بر اثبات وجود خدا داشته باشد، آنرا بگونه اجمالی باور نموده و بعد به همه شاخ و برگ آن مذهب بگونه تفصیلی ایمان آورده و به اجرای مناسک دینی آن میپردازند. حالا سؤال پیدا میشود که مگر چرا یک شخص با یافتن پاسخ درست و یا نادرست در خصوص وجود خدا در پی تحقیق و یا تفکیک صحت و سقم آن و یا آگاه شدن به پاسخ های ادیان دیگر نمیآید و خود را از هرگونه تحقیق پیرامون این موضوع مستغنی مینماید؟ چنانچه میبینیم یک کودک و یا یک جوان در یک خانواده بودایی همان پاسخ های والدین بودایی خود را درست تلقی نموده و یک مسیحی همان پاسخ های آیین مسیحیت را و یک مسلمان هم پاسخ والدین مسلمان خود را حرف آخر و حقیقت مطلق مینماید و به آن اکتفا مینماید و دیگر هیچ زحمت تحقیق را برای خود نمیدهد. بنظر بنده پاسخ اینست که سؤالات منطقی و فلسفی درباره هستی باندازه بی برای بشر آزار دهنده است که همانند یک شخص تشنه در وسط بیابان خشک و خالی صرفاً در انتظار یک قطره آب است بی آنکه اصلاً درباره آب، خواص آب و یا هم به پاکیزه بودن

و یا هم کثیف بودن آن باندیشد و تجربه کند بلکه صرف در انتظار ریختن آب در گلو است و بر طرف ساختن آماس های خشک از لب و دهان اش که حلق و دهانش را بهم چسپانده است. و بعد زمانیکه حتی این حالت اضطرار هم از میان میرود، دیگر وی در پی یافتن آب پاک، از سرچشمه دیگری نیست بلکه نوعی رابطه اعتیاد میان او و همان آب ایجاد میگردد که به طعم و ذائقه آن خو میگیرد و خود را از دست زدن و یاهم چشیدن آبهای دیگری نیاز مینماید. درین مرحله صرف عده اندکی از انسان ها اند که دست به تحقیق و پژوهش زده در پی یافتن پاسخ مناسب میبر آیند و اندک کسانی به تعهدات و پیمان های عقلی خود وفادار میمانند بقیه از زیر فرمانها و دستورات قاعده اندیش و ضابطه مند این حاکم وجود (عقل) بدر رفته دیگر اوامر او را سرپیچی مینمایند و به اطاعت امراء و حاکمان دیگری چون فرهنگ جامعه، اساطیر، روایات، سمعیات و غیره گردن میسپرنند. اگر بر خورد پیروان ملل و نحل مختلف را مطالعه کنیم میبینیم که برخورد ایشان با عقلانیت از چند حالت زیر خالی نیست.:

1- بعضی ها کاملاً این حاکم ضابطه اندیش را خلع سلاح نموده زندانی میسازند.

چنانچه در هیچ امری از مسایل دینی و مذهبی شان اجازه شنیدن سوالات عقلی را نمیدهند.

2- بعضی ها حاکمیت او را با صلاحیت های مشروط و نسبتاً محدود میپذیرند و از وی تبعیت مینمایند.

3- و بعضی ها هم تمام معتقدات و افکار فلسفی و منطقی خود را عقلانی ساخته و عقل را بحیث یک حاکم کل و فرمانروای بلامنازع تمام عرصات زندگی بویژه عقاید خود میسازند و کوچکترین اهمیتی باموضوعات که مطابق مقررات و قواعد این حاکم بزرگ (عقل) نباشد، نمیدهند و حتی تحت قواعد عقلی، حسی و تجربی ادیان الهی و وجود خدا، رسالت انبیاء، امور غیبی و حتی روح را هم انکار میکنند تا جاییکه یکی از منکرین روح گفته تا وقتیکه من روح را در زیر چاقوی جراحی نبینم هرگز به وجود روح باور نمیکنم.

لازم به تذکر است که عقل ستیزی و خرافه باوری ها تنها مال انسانهای قدیم نیست بلکه در همین شرایط که ما زندگی میکنیم نمونه های بارز آن را حتی در پیشرفته ترین کشورهای جهان میتوانیم ببینیم آنهم در حال واحد در وجود یک شخص متمدن و حتی مخترع که سروکارش باتولید، ابتکار و اختراع است.

حتم دارم که هرگاه شما به پیشرفته ترین ممالک جهان بروید، خواهید دید که از یکطرف آثار پیشرفته و تکانهنده فنون ایشان شما را به تعجب میاندازد و از طرفی دیگر عقاید خرافاتی و کودک منشانه ایشان درباره غیبیات و الهیات شما را به شگفتی و امیدارد. از یکطرف شما ظرفیت بلند علمی ایشان را در قسمت اختراعات و ابتکارات فنی میبینید و از طرف دیگر همین انسانی را که مؤلد و مخترع پیچیده ترین پرزه جات و آلات فنی است، یکباره در پای یک مجسمه گک کوچک برابریک انگشت تان خاضع و خاشع و مصروف عبادت. شما از یکطرف علمانیت بشری شان را میبینید که چشم هارا خیره میکند و در تمام عرصه های چون اقتصاد، سیاست، تولیدات، زراعت و غیره سرآمد روزگاران و ولی از طرف دیگر در بخش دینداری و خداشناسی چنان کودکانه رفتار مینمایند که به سختی میتوانید بخاطر اجتناب از اهانت به آیین شان و یاهم مصونیت جان خودتان جلو خنده تانرا بگیرید. خلیها جای تعجب است همین مردمی که منطبق علمی ایشان بحدی بالامیرود که حتی تولیدات مادی ایشان بازارهای جهان را تسخیر میکند، ولی در بخش معنویات و غیبیات فقط شبیه

انسانهای ابتدایی قرون اولیه رفتار مینمایند. باصطلاح یک پای در اوج آسمان ها دارند و یک پای در قعر زمین، یک پای در اوج عزت و یک پای هم در حضيض ذلت.

هستند بعضی افراد ساده لوح که صرفاً رخ مادی و پیشرفتهای فنی ایشان را مبینند و میگویند آنها در هر عرصه نسبت به ما برتری دارند ولی آیا برتری و ترقی صرفاً در پیشرفت علمانیت مادی نهفته است؟ زمانیکه ما ارزشمندتری گوهر هستی یعنی عقلانیت فطری خود را فدای او هام و خرافات میکنیم دیگر علمانیت مادی ما چه ارزشی دارد؟

مثالهای از تناقض میان عقلانیت و علمانیت

زرق برق مادی و صنعتی جاپان برای همگان معلوم است. درین مملکت "شینتو" دین رسمی مردم آنست که بر اساس آن پیروان آن دین به خدایان بی شماری عقیده دارند. در نیمه سال جشنی دارند که بنام عیدمرده ها و جشن ارواح یاد میشود. این جشن در نیمه تابستان هر سال برگزار میشود و در آن روز مردم به زیارت قبور و اجداد شان میروند. به عقیده ایشان ارواح مردگان بعد از مرگ به خدایان تبدیل میشوند لهذا باید در برابر آنها نیایش و کرنش کرد و رضایت آنها را بدست آورد ورنه به انسان آسیب میرسانند. ارواح با مرور زمان حضور مؤثر خود را در واقعیت به زندگی از دست میدهند و به بلندای کوهها یا اعماق دریاها میروند و در آنجا با خدایان و با بودا یکجا میشوند و به زندگی ابدی خویش ادامه میدهند، اما در هر سال یکبار به معابد بر میگردند. بیشتر مردم متدین جاپان به تعویذ و طومار عقیده دارند و تعویذهای را که از معابد "شینتو" و بودایی بدست میآورند با خود نگه میدارند و بدین باورند که این تعویذها آنها را از حوادث ترافیکی نگه میدارد و در امتحانات مکاتب برایشان کامیابی میآورد. (نگاه کنید به جستارهای در دین شناسی تطبیقی، ص 70 تا 72، نوشته سید احمد اشرفی)

این درحالیست که رشد و ترقی مردم جاپان در عرصه فن آوری و صنعت از چشم هیچکس پوشیده نیست و امروز اتباع ممالک مختلف جهان مصرف کننده و خریدار مصنوعات و امتعه های جاپانی اند.

و اما در هندوستان: در آیین هندوهای هندوستان که ایشان در شرایط حاضر در عرصه صنعت در قطار کشورهای بلند قامت دنیا قرار دارد، خرافات پرستی ایشان حتی به قیمت ذلیل ساختن انسان در برابر حیوانات چون گاو و موش و سایر جانداران تمام میشود. هندوها گاو ماده را پرستش میکنند و آنرا مظهر همه خدایان میدانند و برای تبرک، جسم خود را از ادویه ای که آمیخته با فضله گاو است، رنگین میسازند و حتی خال هندو که خوب رویان آن کشور بر پیشانی میگذارند، آغشته به فضله گاو است. از همین جهت کشتن و خوردن این حیوان حرام و گناه بزرگ بشمار میرود. گاندی رهبر بزرگ هندوها، تقدیس گاو را به معنای "برادری بین انسان و حیوان" میدانند و میگوید: حمایت از ماده گاو، موهبتی است که مذهب هندو به جهانیان بخشیده است (نگاه کنید به رولان، رومن، مهاتما گاندی، ترجمه محمد قاضی، ص 56 تا 57)

همچنان پرستش آلت تناسل که تا حالا هم در میان پیروان این دین وجود دارد که مشهورترین معبدایشان بنام سومنات بود که دارای چهارده گنبد طلا و ثروت هنگفت و خیال انگیز بوده است. درین

بتخانهء پرشکوه که به افتخار " شیوا" برپا شده بود، مجسمهء "لینگا" و آلت تناسلی وی مورد پرستش و تقدیس قرار داشت که در سال 416 هجری قمری سلطان محمود غزنوی آنرا منهدم کرد(نگاه کنید به آشنایی با ادیان بزرگ، ص 39، مؤلف حسین توفیقی)

آیین مسیحیت و پیروان آن: مسیحیان که بیشتر غربیان پیرو این دین هستند، در مناسبت های دینی مانند روزهای یکشنبه، اعیاد و غیره غذای را که میخورند، معتقدندکه آن غذا گوشت حضرت عیسی و شرابی را که مینوشند، میگویندکه خون آنحضرت است. در اصل این نوع مراسم را بنام "عشای ربانی" یاد میکنند که به یادبود آخرین شام عیسی مسیح برگزار میشود. بنا به عقیدهء کودکانه ایشان عیسی در همان شامی که به صلیب آویخته شد، چندلحظه قبل از دستگیریش قطعه نانی را بدست گرفته از خدا تشکر کرد و به ایشان داد و گفت: بگیرید این بدن من است. سپس جام را بدست گرفت و به ایشان داد و گفت: این خون من است. باین ترتیب ایشان با اعتقاد به این نوع روایات و برپایی این نوع مراسم همبستگی خود را باحضرت مسیح اعلام میدارند.(نگاه کنید به جستارهای دردین شناسی تطبیقی، ص 177، نوشتهء سید احمد اشرفی) و همچنان ایشان معتقدندکه او خود را قربان کرد تا گناه پیروان خود را خریده باشد و نیز برای اینکه گناه اول حضرت آدم را تلافی نماید. امروز هر مسیحی که چه در غرب، آمریکا و یاهم اروپا زندگی میکند اعم از پیروان ارتودوکس و پروتستانت جزئیات تفصیلی الهیات ایشان مالمال از همین خرافات و حتی بدتر ازینهاست.

دردین ما چه خبر؟

در دین مبین اسلام فرقه های مذهبی و بدعتی خاصی بی توجه به سیمای کلی اسلام در سطح منطقه و عزت و شرافت این دین الهی، اعمالی بدتر و قبیح تر از خرافات یادشدهء دیگران را انجام میدهند. این گروه ها باوصف اینکه در قرآن عظیم بارها کلمات "افلاتعقلون"، "افلا تتفكرون" و غیره را میخوانند بسیار احتیاط میکنند که از نگاهء تجوید و صوت کوچکترین اشتباه نکنند، و فتحه را به کسره و یاضمه مبدل نسازند که مبادا تغییر در معنا وارد شود و گنجهکار شوند. ولی متأسفانه که از معنای آن بی خبر و حتی اگر ترجمهء آنرا هم میدانند، اکثریت ایشان هیچگاهی صادقانه به مقتضای معنا و مفهوم آن عمل نمیکند. من بارها فکر میکنم که اگر من یک مسیحی و یاهم هندو میبودم و تازه میخواستم که مسلمان شوم، اتفاقاً در همین هنگام به مراسمی برمخوردم که یکمشت افراد مدعی اسلام پس از گذشت چهارده صد سال از خود انتقام میکشند، اجسام خود را با تیغ و زنجیر بسته و خون میریزند، فریاد و ناله سرمیدهند و غیره، واکنش من چگونه میبود؟ شاید که اگر فارابی و ابن سینای بلخی هم به دفاع از اسلام بسر وقت من میرسیدند، دیگر محال بود که من به این دین ایمان بیاورم. به همین منوال اگر آن اجتماع بزرگی را که در حول یک استوانهء چوبی بزرگ بنام "ژنده" و یاهم "علم سخی" یاد میشود، میدیدم، چه میشد. چه توجیهی منطقی میان یک چوب بیروح و آنهمه شور و احساسات عوامانهء مردم وجود دارد؟ در روز نوروز اول سال هزاران نفر همان چوب بیجان را با ریسمان ها و رشته ها میکشند و بالا میکنند که اگر به آسانی بالا شد، آنرا به فال نیک گرفته و میگویند سالی نیکی در پیشرو داریم. اما اگر به سختی بالا کشیده شد، میگویند، سالی بدی در پیشرو داریم. حالا اگر کسی بپرسد که این چوب مربوط کی و دارای چی کمالی است در پاسخ میگویند که این چوب علم و درفش حضرت علی است!!!! در یکی از مناظرات به یکی از طرفداران

این چوب بزرگ گفتم و پرسیدیم: مگر حضرت علی سپاه خود را با این چوب بزرگ که همین حالا صدها تن مردان نیرومند نمیتوانند آنرا بالا بکشند، چگونه اداره میکرده و چطور میجنگیده است؟ یکبار چشمان تانرا ببینید و تصور کنید عجب تصویری! گروه مقابل همه سبکبار و باتیر و کمان ولی گروه حضرت علی تنها یک درفش اش چنان آسمان خراش و ثقیل و سنگین که صدها تن مردان جنگجو بجای اینکه بجنگند بر عکس یک چوب دراز را اینطرف و آنطرف میبرند؟ (البته که بنده به این عقیده ندارم). چگونه عقل شما میتواند درباره علی اینگونه قضاوت کند؟ حالا اگر کسی درست درباره فضایل حضرت علی مطالعه دارد میدانند که نسبت دادن این چوب دراز بنام "ژنده" چه بهتان بزرگ و اهانتی به حضرت علی است. مگر از نگاه نظامی مشغولیت صدها تن صرف بخاطر حمل یک چوب دراز چقدر معقولیت دارد؟ در حالیکه فقط او بود که بامهارتهای رزمی و رهبری خردمندانه اش بزرگترین فتنه های عصر خود چون خوارج را از بین برد. از طرفی دیگر میدانیم که تاهنوز مرقد حضرت علی اصلاً ثابت نیست که در کجاست، مگر این چوب آسمان خراش را کی آورده؟ آیا از نگاه تاریخی کدام وثیقه تأریخی و باستان شناسی وجود دارد که همین چوب جنساً و ذاتاً همان درفش حضرت علی است و در فلان سال و فلان ماه در پادشاهی فلان امیر به افغانستان آورده شد؟ گیریم که همان چوب بادستان مبارک خود حضرت علی به اینجا آورده شد باز سؤال اینست که اشیا و ذرایع که بوسیله اصحاب پیامبر بکار برده شده اند، چه تأثیری در روابط ما با خدا میتوانند داشته باشند؟ حتی اگر حضرت علی زنده و در قید حیات میبود، در حق دعاها و برآورده شدن نیازهای انسان ها چه کاری کرده میتوانست که حالا ما از مرده اش توقع داریم؟ تاچی رسد به اشیا جامد چون سنگ و چوب. مگر محبت کردن و کینه گرفتن با اشیا و جمادات کوچکترین معقولیتی میتواند داشته باشد؟

مولانا جلال الدین بلخی میگوید حیوان که حیوان است هیچگاه با اشیا و جمادات محبت و یاهم دشمنی نمیکند:

گر شتر بان اشتری را میزند آن شتر قصد زننده میکند

قصد اشتر نیست با آن چوب او زانکه اشتر از اختیار بر دست بو

همچنان سگ گر بر او سنگی زنی خشم گیرد گردد او هم منثنی

سنگ را گر گیرد از خشم تو است زانکه تو دوری ندارد بر تو دست

حالا برای تبیین بهتر موضوع یک فرضیه یی را زیر نظر میگیریم. اگر کسی با شما جنگ کرده و شما را با چوبی، سنگی و یاهر وسیله دیگر مضروب بسازد آیا شما با همان وسایل کینه میگیرید، دشمنی میکنید و آن سنگ را محاکمه میکنید که چرا جسم مرا مجروح ساختی و یا باشخص استعمال کننده آن؟ آیا میشود که ما وسایل و اشیا چون آتشپاره ها، گلوله ها، شمشیرها، قلم ها و سایر ابزارها و وسایل را که موارد استعمال و تأثیرات شان در دست همه افراد بشر یکسان است، مورد تقدیس و یاهم ملامتی قرار بدهیم و به یکی بگوییم: ای گلوله تو که در دست دشمن بودی بسیار بیرحمانه در تن من اصابت کردی و مرا مجروح ساختی، من تازنده ام تو را تقبیح و زندانی میکنم!!! و به

